



نسخه آیت‌الله بهاء‌الدینی برای دگرگونی حال انسان

آیت‌الله بهاء‌الدینی در پاسخ به این که چرا در حال عبادت بی حالی و کسلی به سراغ فرد می‌آید، می‌گوید: چون انسان دست از رذائل نکشیده و از آن طرف فطرتش، فضائل را می‌طلبد در حال او تغییر ایجاد می‌شود.

آیت‌الله بهاء‌الدینی در پاسخ به این که چرا در حال عبادت بی حالی و کسلی به سراغ فرد می‌آید، می‌گوید: چون انسان دست از رذائل نکشیده و از آن طرف فطرتش، فضائل را می‌طلبد در حال او تغییر ایجاد می‌شود. به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و یازدهمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قهری که در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شده برای علاقه‌مندان در پی می‌آید.

حقیقت فضائل و اتصال به بهشت و عزوجل، در گروی دوری از رذائل

بیان کردیم: ثمره خروج از رذائل، درک حقایق فضائل است. اگر بالجد از رذائل، خروج پیدا کردیم، فضائل ظهور پیدا می‌کند و حال انسان در فضائل، معلوم می‌شود. اما اگر در رذائل بودیم، فضائل، اگر هم به صورت ظاهر انجام شود، نه حقیقت دارد و نه در نهایت انسان می‌تواند از فضایل بهره‌بردار.

صاحب امروز، وجود مقدس حضرت جواد الائمه (ع) جمله بسیار عالی و پرمحتوایی را راجع به همین مطلب تبیین می‌فرمایند. حضرتشان این مطلب را به عنوان حقیقت الفضائل بیان می‌فرمایند: «اجتماع خصال الخیر، و تجافی خصال الشر فان تجافی خصال الشر بلغ خصال الخیر و بالادب یبلغ الرجل المکارم الاخلاق فی الدنیا و الآخرة، و یصل به الی الجته و یصل به الی الله تبارک و تعالی» [۱].

این روایت، غوغا و محشر است. اگر بخواهیم فضائل، به حقیقت فضائل باشد؛ صاحب امروز - که سعی کردم مطالب بحثمان را در این جلسه از روایات ایشان بیان کنم - فرمودند: حقایق فضائل در این است که اجتماع خصلت‌های خوب در انسان باشد، اما شرط آن این است: «و تجافی خصال الشر» هر آنچه شر و بدی و پلشتی و زشتی است، از درون، خالی شود.

می‌فرمایند: دلیلش این است که اگر در درون خصال زشت، رذائل و شر از بین برود؛ ادب و حقیقت خصال نیکو، نمایان می‌شود. طوری که چنان مؤدب می‌شود که به وسیله این دوری جستن از گناهان و خالی شدن از رذائل، نه تنها در دنیا، بلکه در آخرت هم، او را در این مکارم اخلاق نشان می‌دهند، «بلغ خصال الخیر و بالادب یبلغ الرجل المکارم الاخلاق فی الدنیا و الآخرة».

طوری به این مکارم اخلاقی می‌رسد که با رعایت این جورچین الهی - یعنی دوری جستن از بدی‌ها که خصایص خیر او نمایان می‌شود - اتصال به بهشت پیدا می‌کند؛ یعنی دیگر راهش معلوم است و چیزی به نام حساب و کتاب و جهنم و مدتی در عذاب الهی بودن برای او نیست و مهم‌تر این که اتصال به پروردگار عالم پیدا می‌کند. اما !!

نسخه آیت‌الله بهاء‌الدینی برای دگرگونی حال انسان

به قدری این مطلب بیرون آمدن از رذائل مهم است که باز حضرت جواد الائمه (ع) در روایت دیگری می‌فرمایند که اگر انسان، از رذائل بیرون نرود و عنوان تخلیه - که علمای اخلاق آن را مقدم می‌دانند - برای او محقق نشود؛ ایمانش هم محقق نمی‌شود. معلوم است فضائل بدون ترک رذائل، ایمان ندارد و وقتی ایمان ندارد، یک جایی هم آن را ترک می‌کند.

آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی، آن عارف بالله در سؤالی که از وجود نازنینشان کرده بودند که چرا یک مدت انسان حال خوشی دارد و وضع او، وضع خوبی است، دلش می‌خواهد نماز بخواند، دلش می‌خواهد روزه‌های مستحبی بگیرد و حالی هم برای قیام در دل شب دارد، اما یک مواقعی هم مع‌الأسف اصلاً بی‌حال و کسل می‌شود و وضع او، وضع بدی می‌شود و از این حال، بیرون می‌آید؟ این علت تغییر و دگرگونی حال در انسان چیست؟

ایشان نکته بسیار عالی را در باب نسخه‌ای که دادند، فرمودند. ایشان فرمودند: نسخه حقیقی این است که چون انسان به حقیقت دست از رذائل نکشیده، ولی از آن طرف هم فطرتش، فضائل را می‌طلبد «فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لیخلق الله» [۲]، این‌گونه تغییر حال در او ایجاد می‌شود.

همان‌طور که بارها بیان کردم، قرآن کریم و مجید الهی نمی‌فرماید: «فطرت الله التي فطر المؤمن» و یا نمی‌فرماید: «فطرت الله التي فطر المسلم»، بلکه می‌فرماید: «فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدل لیخلق الله»؛ یعنی فطرت همه انسان‌ها الهی است. لذا از طرفی، خوبی‌ها و فضائل را می‌طلبد، اما چون در مقام تخلیه از رذائل قرار نگرفته، فضائل هم که می‌آید، تضاد بین فضائل و رذائل، سبب می‌شود که یک موقعی فضائل غلبه یابد و یک موقعی هم رذائل غلبه پیدا کند. لذا علت‌العلل این کسالت، همین است.

بعد فرمودند: مگر می‌شود کسی در خوبی‌ها بیفتد و طعم خوبی‌ها را بچشد - که اولیاء خدا، این طعم را یک طعم بسیار عالی است، چشیدند و به قول آن‌ها، «حلو» «حلو» است؛ شیرین و چه شیرینی! - اما بعد از مدتی کسل شود؟! علت کسالت، این است که هنوز رذائل در درون انسان هست و چون این رذائل تخلیه نشده، حال انقلاب دارد؛ گاهی بر فضائل غلبه پیدا می‌کند، اما گاهی هم رذائل غالب می‌شود که در این هنگام، دیگر حال عبادت ندارد.

تا چندی پیش، دلش می‌خواست نماز شب بخواند، اصلاً همین که قیام می‌کرد، همین که دستش را بالا می‌برد، همین که می‌گفت: «استغفر الله ربی و أتوب إليه» و ...، حالش منقلب می‌شد، اشکش جاری می‌شد و وضعش دگرگون می‌شد. آن موقع، یک کس دیگری بود، به قدری لذت می‌برد و حالش، حال عجیبی بود که هیچ چیزی در مقابل او، نمی‌توانست بایستد. طوری است که حتی دیگر از گناهانی که قبلاً نعوذبالله، به آن‌ها مبتلا بوده و اتفاقاً از آن‌ها لذت می‌برده، بدش می‌آید و حالا دیگر حتی حالش از گناه که هیچ، از اسم گناه هم بهم می‌خورد.

وقتی رذائل تخلیه نشد، کمال لذت از فضائل برای انسان محقق نمی‌شود

در هفته گذشته بیان کردم که آیت‌الله العظمی ابوالحسن اصفهانی در درس خارج فقه‌شان، وقتی مبحث مطالب زنا تبیین می‌شد، با این که لفظ «الزانیه» در قرآن هم هست، فقط یک بار آن لفظ گناه را می‌گفتند و بعد می‌فرمودند: آن عمل خبیثه. وقتی سؤال می‌کردند: آقا! درس است دیگر، شما چرا اسم نمی‌برید؟ می‌فرمودند: به خدا قسم نمی‌توانم، من از اسمش هم متنفرم، اسمش که می‌آید، حالم بهم می‌خورد.

حالا گاهی انسان هم همین حال را پیدا می‌کند. یعنی نه تنها افرادی مثل آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی که از دست مبارک آقا جانمان حضرت حجت (روحی له الفداء) توقیع دارد، بلکه یک انسان عادی و بیچاره‌ای مثل من هم امکان دارد یک موقعی حالش دگرگون شود و در نماز شب اشک بریزد و حال خوشی داشته باشد و دیگر از گناه هم بدش بیاید، اما چه می‌شود که بعد از یک مدت دوباره برمی‌گردد و این حال دیگر نیست؟!

آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی فرمودند: علت العلل همین است که وقتی رذائل تخلیه نشد، معلوم است کمال لذت از فضائل برای انسان محقق نمی‌شود. چنین کسی فقط ظاهر فضائل را دیده و إلا آن که فضائل را به خوبی درک کند، به قدری خوشش می‌آید که دائم جلو می‌رود.

حقیقت ایمان در چه کسی به کمال می‌رسد؟

لذا آن کسی از عبادت لذت می‌برد که ایمانش کامل باشد و علت لذت نبردن از عبادت، این است که وضع درون، خراب است. به این روایت دقت بفرمایید که عجیب است، وجود مقدس حضرت جواد الائمه (ع) تبیین می‌فرمایند: «لَنْ يَسْتَكْمَلَ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُؤَثِّرَ دِينُهُ عَلَى شَهْوَتِهِ، وَ لَنْ يَهْلِكَ حَتَّى يُؤَثِّرَ شَهْوَتُهُ عَلَى دِينِهِ» [۳]. بنده، هرگز حقیقت ایمان را به کمال نمی‌رساند، مگر آن‌گاه که دینش را بر هوس خود ترجیح دهد، و هرگز به هلاکت در نمی‌افتد، مگر زمانی که هوس خود را بر دینش ترجیح دهد.

وجود مقدس مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) می‌فرمایند: «إِنَّ حَالَةَ الْعِبَادَةِ حَالَةُ الْمَخْلُصِينَ مِنْ كَمَلٍ إِيْمَانِهِ كَمَا كَمَلَ الْأَنْبِيَاءُ فِي نَفْسِهِمْ» [۴]. بدانید آن کسی از عمل و عبادت خود لذت می‌برد و برای او، شیرین است که ایمانش بالا باشد. اگر ایمان بالا شد و همین‌طور بالا رفت، دیگر معلوم است که او لذت می‌برد و مثلش، مثل انبیاء است. یعنی حال او، حال عباد حقیقی شده و از عملش آن قدر لذت می‌برد که اصلاً خسته نمی‌شود. خدا گواه است انسان باورش نمی‌شود که می‌گویند: یک شب را در رکوع بودند، یک شب را در سجده بودند و ... مگر می‌شود؟! اگر من و شما یک ساعت بایستیم، خسته می‌شویم. آن مرد عظیم‌الشأن و الهی، ابوالعرفا، آیت‌الله العظمی ادیبرا دیدند که چهار ساعت در رکوع بودند. آن مرد صد و اندی ساله، استاد عرفای عظیم‌الشأن، پیرمرد است، اما چندین ساعت در رکوع بود، آن هم در چه حالی، چه رکوعی، چه اشکی، محاسنی کاملاً خیس شده و ... شنیدن کی بود مانند دیدن؟! چرا آن‌ها این طور هستند؟ چون آن‌ها به حقیقت ایمان رسیده‌اند.

وجود مقدس جواد الائمه (ع) هم می‌فرمایند: بنده‌ای حقیقت دین را نمی‌یابد، مگر اینکه دین و احکام الهی را در همه جهات بر تمایلات نفسانی و هوی و هوسش مقدم بدارد. اگر دین نعوذبالله بازپچه شد، معلوم است که دیگر لذت از عبادت هم نمی‌برد. اگر این درونش از هوی و هوس، خالی نشود، معلوم است دیگر گرفتار و بیچاره است. آن موقع است که حقایق فضایل را درک نمی‌کند. البته فضایل هست، دو روز حالش، حال نماز است، دو روز حالش، حال شب‌خیزی است، اما بعد بی‌حال می‌شود. تخلیه به قدری مهم است که اگر انسان بدون تخلیه حرکت کند، باید بداند هیچ فضیلتی برای او، فضیلت نیست و درک رذایل صد در صد برایش مهم‌تر است. در غیر این صورت اصلاً نمی‌فهمد و فقط یک ظواهری را با خود دارد. فرمودند: آن کسی هلاک و بد بخت می‌شود که هوی و هوس و خواسته‌های نفسانی خودش را بر احکام الهی مقدم بدارد و برعکس، آن کسی هلاک نمی‌شود که احکام الهی را بر هوی و هوس و نفس دون، مقدم قرار بدهد.

توصیه جامع و مختصر جوادالائمه (ع)

وقتی کسی به وجود مقدس امام نهم، امام جواد الائمه، امام محمد تقی (ع) عرضه می‌دارد: «أوصني بوصية جامعة مختصرة» [۵] آقا جان! من را یک موعظه و نصیحتی کن که کامل و مختصر باشد. حضرت در جواب آن کسی که نصیحت خواست، آن هم مختصر و کامل می‌فرمایند: «صُنْ نَفْسَكَ عَنْ عَارِ الْعَاجِلَةِ وَ نَارِ الْآجِلَةِ» اعضاء و جوارحت را، چه در ظاهر و چه در باطن، از لذت و ننگ سریع و زودرس و همچنین از آتش عذاب آخرت، دور کن.

سوال برایش پیش آمد که یابن رسول‌الله! این لذت چیست؟ حضرت فرمودند: «إِنَّ الشَّهَوَاتِ عَارِ الْعَاجِلَةِ وَ نَارِ الْآجِلَةِ»، اگر این مبتلا شدن به شهوات جنسی، شهوت قدرت و ... این برای انسان بیاید، بدبخت است و دیگر آن حال مؤمن را که حال صلاح است، نخواهد داشت. پس اس و اساس بقای نفس هم به همین است که رذایل در انسان تخلیه شود. آن وقت است که فضایل را می‌فهمد، غوغاست و بالجد محشر است.

ای انسان که اولت، نجس و آخرت، نجس است؛ به چه غره می‌روی؟

اگر کسی با این جورچینی که حضرات معصومین (ع) چیدند، جلو برود، تمام است. اگر انسان از نفس دون بی‌نیاز و فقیر الی الله شد و تخلیه کرد، مقامی پیدا می‌کند که مافوق تصوّر است. گرچه اولیاء اصلاً دنبال این نیستند و فقط خدا را می‌بینند. همان‌طور که بیان هم کردم، امثال آیت‌الله بهجتاز مطرح شدن وحشت داشتند و آن را ابتلاء بزرگ برای خود می‌دانستند. می‌گفتند: خدایا! ما چه گناه بزرگی کردیم که باید در اواخر عمر مطرح شویم. چرا؟ چون وقتی شناخته می‌شوی، بعد از آن باید بسیار مراقبه کنی و دائم بگویی که من هیچم. کما اینکه آیت‌الله بهجت فرموده بودند: ما هم به یک زبانی همان را که ملا هادی می‌گفت، باید بگوییم.

آیت‌الله بهجت می‌فرمودند: وقتی از آن مرد عظیم‌الشأن، ملا هادی سبزواری تعریف می‌کردند (آن آقایی که منطق و فلسفه را به منظومه درآورد که خیلی چیز عجیبی است، از آن طرف بسیار متخلق به اخلاق الهی هم بود)، میرزای مازندرانی دیده بود که آقا مدام دست خود را به زیر قبای خود می‌برند، سر خود را پایین آورده و پنهانی چیزی را نگاه می‌کنند. پرسیدند: آقا! چیست؟ می‌گفتند: هیچ، چیزی نیست. بعداً گفتند: آقا! من کراماتی از شما می‌دانم که اگر نگوئید، افشا می‌کنم. اولیاء خدا هم که از این مطالب گریزان هستند، لذا به ایشان فرمودند: من به شما می‌گویم ولی تا زنده هستم برای کسی نگو. من کلاه مغتی‌گری پدرم را دارم، هر موقع از من تعریف می‌کنند، آن را برمی‌دارم، نگاه می‌کنم و می‌گویم: هادی! تو پسر همان مغتی هستی.

همان‌طور که بیان کردم آیت‌الله بهجت می‌فرمودند: حالا ما که آن کلاه را نداریم، اما من و تو یادمان بیافتد به این که من، در ابتدا از یک شیء نجس و به تعبیر قرآن «مَنیّا» بودم. اگر آن قطره بر جایی بیافتد، نجس است. وقتی هم می‌میریم و بدنمان سرد می‌شود، تا ما را غسل ندادند، هر کس به بدن ما دست بزند، ما نجس هستیم و بر آن بیچاره، فرض و واجب است که غسل مسّ میّت کند. اولمان، نجس؛ آخرمان، نجس؛ چه غره‌ای؟!

لذا ایشان فرمودند: ما باید این‌گونه بگوییم. از همین استنباط می‌شود که معلوم است آیت‌الله العظمی بهجت این را برای خودشان مدام تذکار می‌دادند. برای همین وقتی در اوج قرار می‌گیرند و معروف می‌شوند، وحشتشان بیشتر است که نکنند این، ما را بیچاره کند.

لذا من برحسب فرمایش اعظم برای شما بیان می‌کنم که عمده گریه اولیاء خدا در اواخر عمر شریفشان، وقتی معروف می‌شدند، همین بود که خدا! نکنند این شهرت ما را گرفتار کند!

گرچه شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز می‌فرمایند: آن کسی که در اوج می‌رسد، دیگر چیزی نمی‌بیند. حتی شهرت و تعریف دیگران را هم نمی‌بیند. نه تمجید دیگران را می‌بیند و نه تحقیر آن‌ها را. آن کسی که اتصال الی الله پیدا کرد، هیچ نمی‌بیند جز پروردگار عالم. البته آن‌ها دیگر استثناء و از اولیاء خدا هستند که آیت‌الله العظمی بهجت و امثال ایشان هم همان‌طور شدند.

محتاج فقیر شدن!

اما اگر حال، حالی شد که تخلیه کردی، هم خودت از عبادت لذت می‌بری و هم مردم از عبادات او لذت خواهند برد. حضرت جوادالائمه (ع) می‌فرمایند: «مَنْ اسْتَغْنَى بِاللَّهِ افْتَقَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ» [۶]، هر کس خود را به وسیله خدا بی‌نیاز بداند؛ مردم محتاج او می‌شوند. آیت‌الله العظمی بهجت چیزی نداشت، فقیر بود. «وَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ أَحَبَّهُ النَّاسُ وَ إِنْ كَرِهُوا»، هر کس تقوای الهی را پیشه خود کند، خواه ناخواه مورد محبت مردم قرار می‌گیرد، گرچه خود آن مردم اهل تقوا نباشند.

این بحث تقوا که قرآن فرموده: «إِنْ أَكْرَمَكُمُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْتَقَاكُمْ» [۷]، در این حال است که رذائل بیرون شود. اگر رذائل را بیرون کنیم، خدا گواه است لذایذی می‌آید و جای آن لذایذ کذب می‌نشیند که عالی است. به فضل الهی اگر در باب توبه جلو رفتیم، در آن‌جا به شرط حیات روایتی را بیان می‌کنم که غوغا و محشر است که گاهی وقتی مذنبین، از ذنوب بیرون می‌آیند و آن توبه نصوح را می‌کنند، چنان لذتی از این عبادت می‌برند که آن لذایذی که در گناه، غوطه خورده و از ابتدا تصوّر می‌کردند آن‌ها لذت است، دیگر از آن‌ها تنفر پیدا می‌کنند. مدام به حال گذشته خود گریه می‌کنند که چرا این عمر را به شهوت، به کثافت، به لجنزار گناه و حال زشت تلف کردم؟! مدام گریه می‌کند و مولى‌الموالی علت گریه را می‌فرمایند: چون به آن حقیقت لذت رسیده است و می‌فهمد آن لذت، لذت کاذب بوده است و اصلاً لذت نبوده است.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس، لذت نخوانی

همنشینی که سبب فساد و یا اصلاح اخلاق است

عمده همه این‌ها همین خروج از رذائل است. در جلسه گذشته بیان کردم که از کجا شروع کنیم تا بتوانیم به حقیقت رذائل را بیرون کنیم. کوتاه بیان کنم، باز حیف می‌آید از حضرت جواد الائمه بیان نکنم. در کشف‌الغمه است که فرمودند: «فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ وَ صَلَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ الْعُقَلَاءِ» [۸]. جوان‌های عزیز! شما که امام زمان، شما را بسیار دوست دارد! جوان‌ترین امام فرمودند: معاشرت با بی‌خردان و سفهاء و افراد لاابالی سبب فساد و تباهی اخلاق می‌شود. اما اینکه با خردمندان رفاقت کنی و نفس آن‌ها به تو بخورد، سبب صلاح اخلاق می‌شود.

در روایت دیگر تبیین می‌فرمایند: عقلاء، کسانی هستند که عباد هستند. بنده در باب عقل هم بیان کردم که العقل، عینه عبادة و قافه قرب و لامه لقاء. عقل حقیقی این است.

اگر صاحب جمل را دیدی، دیگر جمال ظاهری برای تو معنایی ندارد. تازه آن را هم می‌بینی، می‌گویی: این را چه کسی درست کرده؟ آن‌هایی که در جاهای دیگر هستند و دیگر بر نمی‌گردند، طبق فرموده آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی به این دلیل است که دیگر رذائل در وجودشان نیست. اما بعضی که مذبذبین هستن؛ یعنی گاهی این طرف و گاهی آن طرف هستند، دلیل این است

که تخلیه نشدند. تا تخلیه نشود، نمی‌شود. گاهی در درس اخلاق است، گاهی هم نعوذ بالله در مجلس گناه. دلش می‌خواهد، چون فطرتش الهی است، «فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»، فرموده: «فطر المسلم» یا «فطر المؤمن»، بلکه فرموده: «فطر الناس»، همه فطرت‌های مردم، الهی است. لذا انسان دلش می‌خواهد با خوبان عالم باشد، گاهی هم دلش می‌گیرد و می‌گوید: به فلان مجلس برویم، حال می‌کنیم و عوض می‌شویم. اما بعد از آن دو مرتبه نگاه می‌کند، می‌بیند عجب! در مجلس گناه است. دلیل چیست؟ دلیل این است که باور نکرد رذائل باید بیرون برود. باور نکرد تخلیه، اصل است. فضایی که با رذائل جمع شود، فضیلت نیست، بلکه آن فضائل را هم منکوب می‌کند و شیطان هم می‌خندد.

انتظار بهترین همنشین عالم برای صحبت‌های شبانه‌ای ما!

پس نشستن با این افراد، بد است، اما کدام همنشینی بهتر از همنشینی با حضرت حجت (روحی له الفداء)؟! جوان‌های عزیز! بارها بیان کردم، الآن هم بیان می‌کنم، بعدها هم بیان خواهیم کرد، به قدری مهم است که فوق تصور است. این، از آن مطالبی است که اصلاً تکرار ندارد، مگر خوردن و آشامیدن و خوابیدن، تکرار دارد؟! اُکل و شرب، تکرار ندارد و لازم است. این هم عین همان است. عزیز دلم! آقا جان خودشان به اعظم و بزرگانی که به محضر مبارکشان شرف‌یاب شدند، فرمودند، به عنوان مثال بارها به مقدّس اردبیلی، بحرالعلوم، شیخنا الاعظم حضرت مفید عزیز آن وزیر اعظم خود، سیّد مرتضی، سیّد رضی، علامه حلی، آیت‌الله سیّد ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله مولوی قندهاری، ابوالعرفا آیت الله العظمی ادیب (اعلی الله مقامهم اجمعین) و ... بیان فرمودند: جوان‌ها را دعوت به سوی من کنید. آقا جوان‌پسند هستند و خودشان هم وقتی بیایند، حسب روایات شریفه عمرشان تا حدود چهل است.

یکی از مطالب این است: یاد آقا جان را در دلت زیاد کن. با آقا جرف بزن. بیان کردم: شب‌ها دقایقی را با آقا جان حرف بزنیم. به خصوص موقع خواب که به تعبیری مسواکمان را هم زده‌ایم و می‌خواهیم بخوابیم، دو سه دقیقه با آقا خلوت کن، حرف بزن. بگو: آقا جان! شنیده‌ام جوان را خیلی دوست داری. آقا جان! من نمی‌توانم، نفسم نمی‌گذارد، وضعم خراب است. با آقا حرف بزن و اعلان کن. آقا، تنها کسی است که می‌توانی حالت را به ایشان بگویی. ما مثل نصارا نیستیم (تعبیر قرآن، یهود و نصارا است و مسیحی و کلیمی در مورد این پیروان ظاهری به کار نبرده است) که پیش کشیش برویم و اقرار کنیم. لذا ما حتی پیش مراجع تقلیدی مانند آیت‌الله العظمی بهجت، یا امام المسلمین، رهبر عزیزمان و یا هر کدام از اولیاء خدا نمی‌توانیم اقرار کنیم. اقرار فقط عندالله است. اما حضرت حجت، کسی است که اعمال من و شما به دست مبارکش است و تبیین کردند که حداقل هفته‌ای دو بار اعمال ما را می‌بینند.

بگو: آقا جان! وضع من خراب است، می‌شود دست من را بگیری؟! می‌شود حال من را هم عوض کنی تا من هم یک عشق حقیقی پیدا کنم؟ از این عشق‌های مجازی دست بکشم و عاشق خودت بشوم؟! اگر آدم، عاشق خودش شود، اگر یک لبخندش را نشان دهد ...

هر شب دو سه دقیقه با آقا حرف بزن، اگر هر شب بدون انقطاع با آقا صحبت کردی و یک شب هم قطع نشد، به یک سال نمی‌کشد که خودت یک حالی می‌بینی، وضعت تغییر می‌کند، حالت عوض می‌شود و مولای خوبی‌ها دست تو را می‌گیرد. «عادتکم الاحسان» آقا خیلی احسان دارد. بعد هم می‌دانید، آقا خیلی غریب و تنه‌است. اولیاء بیان فرمودند و ما نمی‌فهمیم، اما آقا مانند یک تشنه‌ای که برای آب، له له می‌زند، خود آقا له له می‌زند که شب بشود و در دل شب یک عده بیایند و با ایشان حرف بزنند. آقا، منتظر ماست.

عرض حال بکن، وضعت را بگو، بین آن کریم چطور عنایت می‌کند. بگو: آقا جان! ولادت جد گرامی‌ات، امام جواد بود، من هم جوانم، نمی‌خواهی دست من را بگیری؟! عیدی نمی‌خواهی بدهی قربانت بروم!؟

اگر یک مواقعی هم دلت گرفت و هنوز نمی‌دانی آقا جوابت را می‌دهد یا نه، بگو: آقا جان! به حضرت نرجس خاتون، مادرت قسمت می‌دهم؛ چون شنیدم ایشان را خیلی دوست داری. یک بار هم که دیگر قضیه سنگین شد، بگو: به دو بانوی دیگر هم که آن‌ها را خیلی دوست داری، قسمت می‌دهم، یکی عمّه جان زینب که دلت خیلی برای مصیبت ایشان سوخته و یکی هم به آن مادر پهلوی شکسته‌ای که به قول علامه امینی، ما بین در و دیوار صدا زد: مهدی من کجایی؟! آقا جان! به داد برس ... س.

پی نوشتها:

[۱]. ارشاد القلوب دیلمی، ج: ۱، ص: ۱۶۰

[۲]. روم/ ۳۰.

[۳]. کشف الغمّة : ۳ / ۱۳۸ .

[۴]. کشف الغمّة : ۲ .

[۵]. عوالم العلوم و المعارف، ج ۲۳، ص ۳۰۵

[۶]. کشف الغمّة في معرفة الأئمّة، ج: ۲، ص: ۳۴۷

[۷]. حجرات/ ۱۳.

[۸]. بحار الأنوار : ۷۸ / ۸۲ / ۷۸